

اسماعیل آشتیانی / مهدی اخوان ثالث /

اسماعیل ادیب خوانساری / محمد ابراهیم باستانی پاریزی /

ابراهیم بودری / بهمن بوستان / احمد پیرشک /

فرامرز پایور / نوذر پرتگ / بیژن ترقی /

امیردوشنگ قیصرناتاش /

ابوالقاسم حالت /

محمد حیدری / مهدی حمیدی شیرازی / حسین دهلوی /

سوخته از داغ تر / داغ تر از سوخته /

بهمن روحی آهنگران / مهین السادات ستایشگر و آریتا /

سید شجاع الدین شیخ الاسلام زاده / /

اسماعیل صالحی / غلامحسین صدیقی /

داریوش مشوت / حسین قوامی / عباس کاتوزیان /

محمد کریمی / بزرگ لشگری / فریدون مشیری /

پرویز مشکاتیان / حسین منزوی / مؤتمنی ها /

مهدی ناظمی / پرویز یاحقی / مهدی ستایشگر



سرشناسه: ستایشگر، سیدمهدی، ۱۳۲۷-
عنوان و نام پدیدآور: یادگاران؛ سوخته از داغ‌تر، داغ‌تر از سوخته / مهدی ستایشگر
مشخصات نشر: تهران: هنر موسیقی، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۳۲۸ ص. مصور؛ ۲۱/۵ × ۱۴/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۸۵۰۵-۱-۰
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: ستایشگر، مهدی، ۱۳۲۷- -- خاطرات
موضوع: موسیقی‌دانان ایرانی -- قرن ۱۴ -- خاطرات
رده‌بندی کنگره: CT۱۸۸۸
رده‌بندی دیویی: ۹۲۰/۰۵۵
شماره کتابشناسی ملی: ۸۶۶۱۷۹۳

یادگاران؛ سوخته از داغ‌تر، داغ‌تر از سوخته

مؤلف: مهدی ستایشگر
ناشر: هنر موسیقی
مدیر اجرایی: مزگان زرین‌نقش
طراحی گرافیک: استودیو مرکزی، سعید فروتن، راشین جیحون
چاپ اول: ۱۴۰۰
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
قیمت: ۸۵ هزار تومان
© حق چاپ برای ناشر محفوظ است.
تلفن انتشارات و مرکز پخش: ۴۴۲۶۳۴۴۴ (۰۲۱)

فهرست

پیش درآمد	۹
یادگاران:	
اسماعیل آشتیانی	۲۱
«استاد، کارِ شما نیست، کارِ نقاش است!»	
مهدی اخوان ثالث	۲۹
اخوان نخستین بود، نه ثانی داشت و نه ثالث	
اسماعیل ادیب خوانساری	۳۷
مجلس موسیقایی	
محمد ابراهیم باستانی پاریزی	۴۱
«شعر و موسیقی کند هم داستانی / تا بماند یادگار باستانی»	
ابراهیم بوذری	۵۱
«در دیده من عیب و علتی است یا منظره‌ها را تقیصتی؟»	
بهمن بوستان	۵۹
از آقای بوستان تا بهمن خان	
احمد بیرشک	۶۹
پایداری در پژوهش	
فرامرز پایور	۷۳
انگیزه سرایش چامه «در مکتب استاد»	

نوذر پرنگ	۸۱
رهبویه‌ای در شعر پرنگ	
بیژن ترقی	۹۹
«به رهی دیدم برگ خزان»	
امیر هوشنگ تیمورتاش	۱۰۹
پدرکشتگی!	
ابوالقاسم حالت	۱۲۱
«بی تو شط دگری می‌رود از چشم تر من»	
محمد حیدری	۱۳۷
«غم که با شادی هم آغوشی نداره»	
مهدی حمیدی شیرازی	۱۴۵
«چون جان عاشقی به افق ابر پاره‌ای»	
حسین دهلوی	۱۵۷
دهلوی؛ فردوسی زمانه	
بهمن روحی آهنگران	۱۶۱
یار دبستانی من!	
مهین ستایشگر و آریتا	۱۶۷
دو داستان داغ از دو عزیز رفته از باغ	
شجاع‌الدین شیخ‌الاسلامزاده	۱۷۵
آن شیخ نظر کرده!	
اسماعیل صالحی	۱۸۳
آشفشان سینه خاموش	
غلامحسین صدیقی	۱۸۹
«درس کلاس بود و روان بحث اوستاد»	
داریوش صفوت	۱۹۱
معنویت و خودسازی و انسان‌سازی در فلسفه موسیقایی صفوت	
حسین قوامی	۲۰۱
شمع تکیده	

عباس کاتوزیان	۲۰۷
کاتوزیان؛ نقاش چیره‌دست و هنرمند ایرانی	
محمود کریمی	۲۱۱
مطرب خسته عشق	
بزرگ لشگری	۲۱۷
مقام والای دوست	
فریدون مشیری	۲۲۳
«بیار باده رسن بازی ام به دار خوش است»	
پرویز مشکاتیان	۲۲۷
مشکاتیان؛ حکایتی تمام‌ناشدنی	
حسین منزوی	۲۴۱
قلندر و قلدر و قدری دیگر	
مؤتمنی‌ها	۲۵۷
«چه ملتفت‌ها که نمی‌شویم!»	
مهدی ناظمی	۲۶۳
«هنوز آتش اندیشه زمان خام است»	
پرویز یاحقی	۲۷۳
«بازاً که هنوز نیمه‌جانی باقی‌ست»	
<hr/>	
منابع	۲۷۹
<hr/>	
نمایه	۲۸۷
<hr/>	
تصاویر	۳۰۳

اسماعیل آشتیانی^۱

«استاد، کار شما نیست، کار نقاش است!»

پدرم هر سال به مجلس تذکر سنواتی در منزل آقای حائری^۲ در یوسف‌آباد دعوت می‌شد که از ویژگی‌های این مجلس خاص، حضور برجستگان علم و ادب در آنجا بود. همیشه زین العابدین رهنما^۳ را می‌دیدم که با آن قامت نه‌چندان بلند و کمی فربه با صورتی

۱. اسماعیل آشتیانی (۱۳۴۹.ش-۱۳۱۰.ق)؛ نقاش و شاعر. برخلاف میل خانواده وارد مدرسه صنایع مستظرفه شد و به شاگردی کمال‌الملک درآمد. پس از فراغت از تحصیل به استادی سپس به معاونت همان مدرسه برگزیده و بعد از بازنشستگی کمال‌الملک به ریاست مدرسه انتخاب شد. در سال ۱۳۲۵ از سوی شورای عالی فرهنگ به او دکترای افتخاری داده شد و در دارالفنون و دانشکده قتی و دانشسرای عالی به تدریس پرداخت (فرهنگ اعلام سخن، ج ۱، ص ۲۷). از برجسته‌ترین آثار او می‌توان به «رؤیای حافظ»، «قهوه‌خانه سر راه» و «نامه‌نویس» اشاره کرد. آشتیانی در شعر و ادب نیز دستی داشت و اشعار خود را با تخلص «شعله» می‌سرود. برخی از آثار وی در وادی شعر و ادب و پژوهش عبارت‌اند از: شرح حال و تاریخ حیات کمال‌الملک، دیوان اشعار، سفرنامه اروپا و... (ویکی‌پدیا).
قطعه شعر زیر در بحر خفیف از سروده‌های اوست:

«خانواده»

خلق را دان تو خانواده خویش

که به هم جمله خویش و پیوندند

سال خوردان به منزله پدرند

خردسالان به جای فرزندند

وان گروهی که با تو هم‌سالند

خواهران و برادری چندند (خانواده، ص ۳۹۶)

۲. آقای حائری از دوستان پدر، وکیل دادگستری و مدرس درس قضایی و وکیل خانوادگی بسیاری از دوستانش از جمله ما بود و پس از درگذشت پدرم در سال ۱۳۵۸ شمسی کارهای وراثتی ما را انجام داد.

۳. نک: «در دیده من عیب و علتی است یا منظره‌ها را نقیصتی؟» در همین کتاب.

یادگاران؛ سوخته از داغ‌تر، داغ‌تر از سوخته

گرد و مدور- که نمی‌شد از آن مفهومی دریافت- در گوشه‌ای از مجلس می‌نشست و به اشعاری که خوانده می‌شد، توجه می‌کرد و گاهی هم می‌گفت: «احسنت، اعد» [آفرین، دوباره] و پدر شعر را تکرار می‌کرد. سن کمی داشتم که با این‌گونه مجالس در معیت پدر، آشنا شدم. شبی در منزل و مجلس حائری، استاد میرزا اسماعیل آشتیانی را برای نخستین بار دیدم. پدرم خطاب به ایشان گفت: «حال استاد چطور است؟» و آهسته به من گفت: «از بهترین شاگردان کمال‌الملک غفاری است». آقای میرزا اسماعیل محاسن کوتاهی داشت و عبایی بر دوش افکنده بود. از منزل میرزا اسماعیل خان تا منزل آقای حائری راهی نبود و آن فاصله را پیاده هم می‌شد طی کرد. هر دو در یکی از فرعی‌های خیابان سیدجمال‌الدین اسدآبادی (یوسف‌آباد سابق) ساکن بودند. ویژگی دیگر مجلس آقای حائری این بود که در کنار چای، شیر سرد هم رایج بود که می‌گفتند پذیرایی با شیر یک رسم در میان عرب‌هاست. خانواده حائری یک ریشه خویشی هم از اعراب داشتند و بعضی از خویشاوندان ایشان عتبات عالیات می‌زیستند و اهالی این خانواده، عربی را هم خوب صحبت می‌کردند و هم به صورت علمی می‌دانستند.

استاد میرزا اسماعیل آشتیانی را در میان مجلس می‌نگریستم. او در نظرم مردی با اعتقادات ویژه درونی جلوه می‌کرد؛ با صداقت هنری و ریشه‌هایی آمیخته با عرفان که هنر او را جلا می‌داد. من همیشه بر این نظر بوده‌ام که هنر و هنرمند مشرق‌زمین را رگه‌هایی از عرفان و شناخت‌های درونی به صورت لازم و ملزوم و سازنده هم تشکیل می‌دهند و در اصل، هنر مشرق‌زمینیان با عرفانشان آمیخته است.

در آن شب در منزل آقای حائری، پدر قصیده‌ای خواند و مانند همیشه همه را خوش آمد و پرس‌وجوی بعضی از علاقه‌مندان که بدانند قصیده از کیست را به دنبال داشت، از جمله استاد آشتیانی که از پدر پرسید: «شعر آشنا بود اما نمی‌دانم از کیست، ممکن است نام شاعر را بگویید؟» و پدر بدون تأمل گفت: «استاد اگر موافقت بفرمایید بنده زاده، مهدی، به خدمت شاگردی حضرتعالی مفتخر شود، پاسخ شما را عرض می‌کنم». استاد فرمود: «بله، حتماً. این آقازاده نقاشی را دوست دارد؟» پدر گفت: «پشیمان نمی‌شوید» و نام شاعر را آهسته به استاد گفت.

این بود که بعدها از پدرم خواستم تا مرا به دیدار و به شاگردی استاد آشتیانی بفرستد. او هم با تلفن وقت گرفت. من در پوست خود نمی‌گنجیدم. یکی از روزهایی که

اسماعیل آشتیانی؛ «استاد، کارِ شما نیست، کارِ نقاش است!»

به خدمت استاد مشرف بودم، ایشان گفت: «قصیده‌ای که پدر شما آن شب خواندند از بهترین اعصابی بود و جالب اینجاست که همه ما یک دیوان شعر پروین را در منزل داشتیم اما هرگز به ظرافت‌های شعری آن توجهی نکرده بودیم. وقتی پدر آن را خواندند، با آنکه شعر آشنا بود اما گمان نمی‌کردیم سروده پروین باشد زیرا به‌کارگیری و سلیقه ارائه کار، آن را در ردیف شعر سنایی و بزرگان شعر فارسی نشان می‌داد.»^۱

همین جا عرض کنم که من سال‌ها نقاشی می‌کردم؛ در نوجوانی و از سال پنجم یا ششم ابتدایی در دبستان ژاله^۲ زیر نظر معلم نقاشی‌مان آقای غلامعلی گنجی؛ معلم سه‌چرده مهربانی که با بچه‌ها دوست بود و با آن‌ها والیبال بازی می‌کرد و در علاقه‌مندی شاگردان به نقاشی سهمی داشت. بعدها به دبیرستان هدف^۳ در خیابان ژاله رفتم و در آنجا بعد از حدود دو سال (پنجم و ششم دبستان) با بهمن روحی آهنگران^۴، دوست و پیغمبر من که از ایام تحصیل در دبستان ناصر خسرو (به استناد تصاویر موجود) در یک صحنه و هم‌شاگردی بودیم، روزنامه دیواری هدف را منتشر می‌کردیم و به همین مناسبت به آقای گنجی که کارگاهی در خیابان زرین‌نعل سابق (از خیابان‌های فرعی میدان ژاله سابق) داشت سر می‌زدیم و از ایشان برای کارهای هنری روزنامه یک ورقی مان همکاری می‌خواستیم.

روزی از آقای گنجی به اقتضای سن و سال کودکی پرسیدم، چه تفاوتی میان شما که این‌همه خوب نقاشی می‌کنید و استاد کمال‌الملک وجود دارد؟ خندید و با نگاهی شوکت‌آور و حسرت‌آلود به من نگریست! نگاهی که شاید می‌گفت: بله من هم دیر قهچیدم کمال‌الملک که بود و حسرت می‌خورد که چرا یک مربی درست و درمانی نداشته تا او را برای کسب درجات عالی‌ه هنر نقاشی نزد استادان بزرگ راهنمایی کند؛ پاسخ داد: «من، برای اینکه خوب درک کنی فرض کن قرار است یک درخت را من و آن استاد بزرگ

۱. و البته این نکته بسیار مهمی در امر موسیقی است که یک خواننده برجسته می‌تواند یک شعر را به اوج ببرد چنان‌که یک آهنگ‌ساز برجسته، خواننده را به اوج می‌رساند.
 ۲. دبستان ژاله در خیابان شهدا (ژاله سابق) در ضلع شمالی ایستگاه بهنام و روبه‌روی انجمن شعرخوانی «کلبه سعد» (نک: «قلندر و قلدر و قدری دیگر» در همین کتاب) بود.
 ۳. با بهمن روحی آهنگران معاشرتی طبیعی و دوستانه داشتم و با خواهرش اعظم‌خانم و عمویش که معلم انگلیسی بود، آشنا بودم. بهمن از شاگردان برجسته کلاس ما بود و سال‌ها بعد با خواهرش به گروه‌های سیاسی پیوستند که متأسفانه توسط ساواک اعدام شدند (نک: «یار دبستانی من» در همین کتاب).

علت شرح و بیان موجزی از دوره‌های مختلف زندگی ام، هم‌تا شرف دیدار بزرگانی از دانش و فرهنگ بود که همواره مرا تازه و شاداب می‌داشت و تمام حواسم در پی آنان بود؛ چنان‌که نوشته‌ام و می‌خوانید. از جوانی تا به امروز هرگاه به فضایی برمی‌خوردم، متناسب با رخدادها و پیشامدهای زمان، قلم برمی‌گرفتم و به تناسب سن و سال و دانشم درباره آنچه بر من تأثیر می‌گذاشت می‌نوشتیم یا می‌سرودم؛ راست‌تر و روان‌تر آنکه بگویم دلم می‌نوشت. در دیدگاهی همراه با هریک از یاران و یادگاران، با هریک از یاران زیسته‌ام و با یادگارهایشان گریسته‌ام و گاهی بر آنچه دیده‌ام بر دیده‌هایم خندیده‌ام، اما ارجی که من بر این دل‌نوشته‌ها و یادگزاره‌ها دارم این است که هرکدام بر ملا کنند نقطه‌ای از اوجی است که از نکته‌ای در رفتار یا گفتار و یا پندار آن ارجمندان با حضورشان متذکر شده‌ام.

Design: Studio Markazi

ISBN-13: 978-622-96505-1-0



9 786229 850510

انتشارات هم‌راه سیتی

